سلام کودکانه

نوبت را رعایت کنیم

مامان یک فهرست به بابا داد و گفت: «لطفا اینا رو زودتر بخر. برای درست کردن شام لازمشون دارم. امشب مهمون داریم.» من و داداش پویا هم همراه بابا رفتیم تا کمک کنیم. ما توی مغازه رفتیم. یک آقا هم قبل از ما توی مغازه بود. خانم فروشنده رو به بابا کرد و گفت: «بفرمایید، چی لازم دارید؟» بابا آقای مشتری را نشان داد و گفت: «نوبت ایشونه. من بعد از ایشون اومدم» آقای مشتری به بابا لبخند زد و تشکر کرد. خریدش را انجام داد و رفت. بعد هم ما خریدمان را انجام دادیم و به خانه برگشتیم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و... ۰۹۳۵۱۲۳۹۴۵۷۶ ۲۰۰۰۹۹۹

معرفی کتاب

مشق شبم را ننوشتم چون...

دوستای خوبم اگر کلاس سومی یا بالاتر هستید و دوست دارید یک کتاب طنز بخوانید، معرفی کتاب امروز ویژه شماست.
تا حالا شده به هر دلیلی مشق‌های تان را ننوشته باشید و به مدرسه بروید. آن وقت اگر خانم یا آقای معلم از شما بپرسد چرا مشق‌هایت را ننوشته‌ای چه جوابی می دهید؟ پسری را می‌شناسم که یک بار این اتفاق برایش افتاد. اگر می‌خواهید جواب‌های او را بدانید، پیشنهاد می کنم کتاب «مشق شبم را ننوشتم چون...» را بخوانید.
این کتاب را «دیوید کالی» نوشته و «رضی هنرمندی» آن را ترجمه کرده است.

برشی از کتاب

- پنگوئنی پیدا کردیم که راه خانه اش را گم کرده بود. ما هم مجبور شدیم طفلکی را برداریم ببریم قطب شمال
+ «ولی پنگوئن ها که قطب جنوب زندگی می کنند!»
- دقیقا! برای همین وقتی متوجه اشتباه مان شدیم، برش داشتیم و بردیمش به آن یکی قطب.

شعر

پیامبر مهربان

در کتابی خوانده‌ام
قصه هایی از شما
با خدا بودید و پاک
در تمام لحظه‌ها

یک امانت‌دار خوب
مهربان وراستگو
هم منظم، هم تمیز
مثل گل، خوش عطر و بو

سعی خود را می کنم
با تمام کوچکی
تا شوم مثل شما
از زمان کودکی

شاعر: عفت زینلی

تصویر سازی ها: سعید مرادی

فرفره

صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله ها

روزهای زوج

«زندگی سلام»

شهر قصه

هیولای زشت دروغ

نوید توی پارکینگ مجتمع در حال دوچرخه‌سواری بود که یک لحظه کنترل دوچرخه‌اش رو از دست داد و خورد به ماشین آقای همسایه. در همون لحظه آقای همسایه سر رسید و دید کنار ماشین اش خط افتاده. از نوید پرسید: «تو که این جا بودی ندیدی چی شد که روی ماشین من خط افتاد؟» نوید که دستپاچه شده بود، گفت: «نه نمی دونم، حواسم به بازی خودم بود». بعد هم دوچرخه‌اش رو گذاشت کنار پارکینگ و رفت توی آسانسور.

نوید توی آینه آسانسور دید یک موجود زشت و خپل روی شونه‌هاش نشسته. گفت: «تو دیگه کی هستی؟ روی شونه‌های من چی کار می کنی؟» موجود زشت گفت: «من دوستت هستم، خودت منو صدا کردی.» نوید گفت: «من اصلاً تو رو نمی‌شناسم، برو پایین، شونه‌هام خسته شد». موجود زشت جواب داد: «مگه تو الان دروغ نگفتی؟ خب من همون دروغ تو هستم، خودت خواستی پیش هم باشیم».

نوید رفت توی خونه‌شون. مامانش اون موجود زشت رو نمی دید. مامان از نوید پرسید: «پسرم، بازی توی پارکینگ خوش گذشت؟ اتفاقی نیفتاد؟» نوید گفت: «نه اتفاق خاصی نیفتاد». بعد هم رفت توی اتاقش. وقتی تو آینه اتاق خودش رو نگاه کرد، دید اون موجود زشت بزرگ تر هم شده. با عصبانیت گفت: «برو، من ازت بدم میاد چاقالو». موجود زشت گفت: «اگه از من بدت می‌اومد دوباره دروغ نمی گفتی. غذای من دروغ گفتنه، با هر دروغ تو بزرگ‌تر میشم».

نوید پرید پیش مامانش و گفت: «مامان میشه بریم پیش آقای همسایه...» بعد همه چی رو به مامانش گفت. توی آسانسور متوجه شد اون موجود زشت داره کوچیک‌تر میشه. وقتی نوید با کمک مامان همه چی رو به آقای همسایه گفت، نگاهی تو آینه ماشین همسایه کرد و متوجه شد اون موجود زشت کلاً رفته. نوید خوشحال بود و تصمیم گرفت دیگه دروغ نگه تا بار سنگینی روی شونه هاش نباشه.

نویسنده : دایی مصطفی

هنرمند کوچولو

گل‌های کاموایی

وقتی مادرتان برای شما شال یا ژاکت می‌بافد، حتما بعد از اتمام کار مقداری کاموا باقی می‌ماند. آن ها را دور نیندازید. با یک فکر خلاقانه می توانید گل‌های زیبایی درست کنید.

چی لازم داریم؟

کمی کاموا، سیم یا سیخ، قیچی، چسب

چطوری درست کنیم؟

- کاموا را به آرامی دور چهار انگشت خود یا مقوا بپیچید.
- وقتی به اندازه دلخواه رسید، آن را از دست خود در آورید. چوب یا سیمی روی آن قرار دهید.
- با نخ محکم گره بزنید. دو طرف کاموا‌های تاشده را قیچی کنید.
- روی ساقه گل ها کاموا بچسبانید.
- گل های زیبایتان را در گلدان قرار دهید.

حالا شما یک دسته گل کاموایی دارید.

طاهره عرفانی

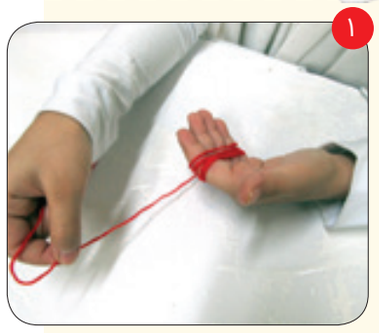

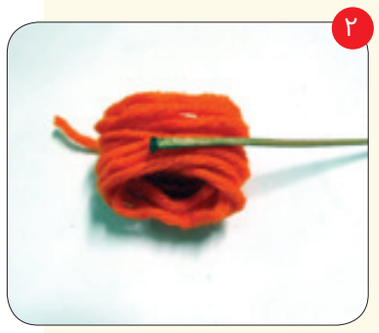

سرگرمی

بگرد و پیدا کن

دوستان گلم با دقت به تصویر زیر نگاه کنید و دور کلماتی که با «ک» شروع می‌شوند خط بکشید.
(راهنمایی: باید ۱۰ کلمه پیدا کنین)